**باب دوم - لوح مبارک دربارۀ سبقت رحمته علی غضبه**

جمال قدم در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

“باسم پروردگار مهربان ای محمد قبل علی بشنو ندای محبوب با وفا را که از شطر ابهی ندا میفرماید ای بنده من و پسر کنیز من ندایت را اصغا نمودیم و نجوایت را شنیدیم در کل اوان طرف عنایت به متوجهین ناظر بوده و خواهد بود نفسی از نفسی بدوستی برنیامد مگر آنکه بساحت دوست حقیقی وارد شد

ای محمد اگر روایح عطریه که از شطر مالک بریه مرور مینماید استشمام کنی بتمام جان و روان باین کلمه ناطق شوی و باسمم صیحه زنی یا عباد قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته

ای علی عین رحمتم در جریانست و قلب شفقتم در احتراق چه که لا زال دوست نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموما مغموما بمحل خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغولست بکمال احزان بمقر اقدس باز گشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحق یا نبیل قبل علی احتراق قلب بهاء از تو بیشتر و ناله او اعظمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لا زال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلماتت تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرت نسمات غفرانی و اهتزت سدرة عنایتی و دارت سماء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزنت محزونم و از همت مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و بمقر امنع اعلی فائز شد ناله‌ات استماع گشت و نوحه‌ات بسمع مالک قدم رسید طوبی لک ثم طوبی لک اقرارت در مکمن مختار بهیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفار بطراز بدیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقر و انا المقر چه اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدتهای وارد بر تو که در سبیلم حمل نمودی یشهد بحبی ایاک کل الذرات ای علی ندایت بسیار محبوبست بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید

قل الهی و محبوبی و محرکی و مجذوبی المنادی فی قلبی و محبوب سری لک الحمد بما جعلتنی مقبلا الی وجهک و مشتعلا بذکرک و منادیا باسمک و ناطقا بثنائک ای رب ای رب ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم یعلن الخطاء کیف یعلم بانک الستار الغفار العلیم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفداء بما مرت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرحمن الرحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لان به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک ایرب انا الذی اقررت بکل العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ بحر غفرانک و سکنت فی ظل خیام مکرمتک اسألک یا مالک القدم و المهیمن علی العالم بان تظهر منی ما تطیر به الارواح فی هواء حبک و النفوس فی فضاء قدسک ثم قدرلی قوة بسلطانک لاقلب به الممکنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ایرب فاجعلنی فانیا فی رضائک و قائما علی خدمتک لانی احب الحیات لاطوف حول سرادق امرک و خیام عظمتک ترانی یا الهی منقطعا الیک و خاضعا لدیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت رب العالمین فائز بوده و هستی و بحول و قوه او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلاء ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خط نیستی ابواب فیوضات کل در قبضهٴ قدرت حق است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشاء الله نفحه لطیفه در کل اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنیکه ثمر آن در کل دیار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شیء انه لهو المقتدر العزیز القدیر” انتهی